



سورة الغاشية

مکی دارای ۲۶ آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- | | |
|---|---|
| {۱} آیا خبر آن حادثه فراگیرنده به تو رسیده است؟ | هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ ① |
| {۲} در آن روز روی‌هایی سر فرود آورده. | وُجُوهُ يُومِئِدُ خَاشِعَةً ② |
| {۳} کوشای رنج‌کش است. | عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ ③ |
| {۴} آتشی را درآیند گدازنده. | تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً ④ |
| {۵} آن‌ها آشامانده شوند از چشمه‌ای سوزان (جوشان). | تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ ⑤ |
| {۶} برای آن‌ها خوراکی جز از ضریع نیست. | لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ ⑥ |
| {۷} نه فربه نماید و نه از گرسنگی برهاند. | لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ ⑦ |
| {۸} روی‌هایی در آن روز شادابند. | وُجُوهُ يُومِئِدُ نَاعِمَةً ⑧ |
| {۹} از کوشش خود خشنودند. | لَسَعِيهَا رَاضِيَةٌ ⑨ |
| {۱۰} در بهشتی بلند مرتبه جای دارند. | فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ⑩ |
| {۱۱} در آن بیهوده سخن نمی‌شنوند. | لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً ⑪ |
| {۱۲} در آن چشمه‌ای روان است. | فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ⑫ |
| {۱۳} در آن تخت‌هایی است بالا آمده. | فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ ⑬ |
| {۱۴} و تنگ‌هایی است بر نهاده. | وَأَكْوَابُ مَوْضُوعَةٌ ⑭ |
| {۱۵} و بالش‌هایی پیوسته چیده. | وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ ⑮ |
| {۱۶} و پرده‌هایی به هر سو گسترده. | وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ ⑯ |



شرح لغات:

حدیث: داستان، پیشامد. از حدوث: پدید آمدن بی سابقه.

غاشیه: پوشاننده، فراگیرنده؛ فاعل غشی.

ناصبه: کوشنده، رنج‌کش، پایدار؛ از نصب (به فتح صاد): بیماری یا اندوه او را رنجور یا دردمند کرد، چیزی را به پا داشت؛ از نصب (به کسر صاد): در کار خسته و فرسوده شد، کوشش نمود.

آنیه: آنچه به آخرین درجهٔ حرارت رسد، نزدیک شونده به نهایت، پخت آمده؛ از انی: نزدیک شد، رسید، به نهایت رسید، پخته شد.

ضریع: همانند، گیاه خاردار که شبرق گویند، گیاه سرخ و بدبو.

ناعمه: وصف لازم از نعمت.

لاغیه، به معنای مصدری: لغو. و به معنای اسم فاعل: دارای لغو، مانند دارع و نابل.

سرر، جمع سریر: تخت. شاید از سِر (به کسر سین) به معنای نهان و پوشیده یا سُر (به ضم) به معنای خوشی، اشتقاق یافته باشد. **«تأانی و زمانه ما»**

نمارق، جمع نمرقه (به ضم و فتح و کسر نون): بالش، پستی کوچک.

زرابی، جمع زُری (به ضم ز) و زُریه (به فتح ز): فرش‌های الوان که گسترده یا به آن تکیه شود، فرش‌های ریشه‌دار، گیاه سبز گلگون یا زرد. مَبْثُوثه، مفعول از بَث: گسترد، پراکنده کرد، برانگیخت.

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ»: استفهام، اشعار به تقریر و اعجاب و تعظیم دارد.

حدیث به معنای پیشامد بی سابقه یا به معنای مصدری (حدوث) یا حادثه و به تقدیر مضاف (خبر) و اضافهٔ حدیث به «الغاشیه» اضافهٔ موصوف به صفت است. گویا اکتفا



به وصف کوتاه «الغاشیه» برای این است که چگونگی و خصوصیات آن را نمی توان دریافت. تصویری که از این حادثه بزرگ می توان نمود، همین است که همه کس و همه چیز را فرا می گیرد و می پوشاند: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ، يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾: «مراقب و نگران باش روزی را که آسمان با خود دودی آشکار آورد، مردم را فرا می گیرد، این عذاب بس دردناک است». (دخان، (۴۴) ۱۰ و ۱۱) ﴿أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ﴾: (آیا از اینکه فراگیرنده ای از عذاب خدا به آنان رخ نماید در امان هستند) (یوسف، (۱۲) ۱۰۸). از بیان و اشاره این دو آیه، چنین برمی آید که مقصود از غاشیه، اوضاع و احوالی است که در نهایت کار جهان و پیش از رستاخیز بزرگ حادث می شود و تعبیر دیگری است از «طامة» که در سوره النازعات آمده. شاید که «الغاشیه» تعبیر جامعی از عذاب و احوال و احوال قیامت باشد، چنان که در این آیات به آن تصریح شده است: ﴿يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ﴾: «روزی که فراگیرد عذاب آنان را از بالایشان و از زیر پایشان» (عنکبوت (۲۹)، ۵۵)؛ ﴿وَتَغْشَى وَجُوهَهُمُ النَّارُ﴾: «و می پوشاند روی آنان را آتش» (ابراهم، (۱۴) ۵۰)؛ ﴿وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ﴾: «و از بالای سرشان پوشنده و فراگیرنده هاست» (اعراف، (۷) ۴۱). درحقیقت این عذاب محیط و فراگیرنده در قیامت، شاید بروز کفر و شرک و احاطه آثار گناه بر فطرت و استعدادها باشد: ﴿بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ﴾: «آری کسی که بدی فراهم آرد و خطای آن وی را فراگیرد، پس همین ها یاران آتش اند» (بقره، (۲) ۸۱)؛ ﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا﴾: «ما برای ستمکاران آتشی را فراهم کرده ایم که پرده های افراشته آن، فراگرفته آنان را» (کهف، (۱۸)، ۲۹)؛ ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾: «و همانا جهنم احاطه دارد بر کافران» (توبه، (۹)، ۴۹ و عنکبوت (۲۹)، ۵۴).



به هر صورت که باشد، کلمه «الغاشیه» می‌توان اشاره‌ای به حوادث نهایی جهان و پیش‌درآمد قیامت باشد، از این جهت که سراسر زمین و آسمان ما را فرا می‌گیرد و اندیشه‌ها را پر از هراس و وحشت می‌نماید و همه چیز را از یاد می‌برد و نیز می‌تواند عذابی باشد که در قیامت دوزخیان را فرا می‌گیرد و منافذ رحمت و خیر و نجات را به روی آنان می‌پوشاند، مایه این عذاب همان کفر و ظلم و گناه است. همه این حوادث و تحولاتی که از اندیشه بشر دور و برتر است، معلول اراده قاهرانه خداوند و قسمتی مربوط به مکتوبات و اعمال انسان می‌باشد.

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ، عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ»: نکره آمدن وجوه، برای تنويع و تحقير است. «یومئذ» اشاره به روز غاشیه یا بروز آن است. خشوع که سرافکنندگی آمیخته با شرمندگی و نگرانی است، از انفعال نفسانی و در برابر قدرت و قهر است. «عامله ناصبه» عطف و بیان «خاشعة» و از متعلقات ظرف «یومئذ» است. می‌شود که «عامله» خبر مبتدای مقدر «هی» و «ناصبه» خبر بعد از خبر یا صفت باشد. بنا بر تعلق به ظرف، راجع به روز قیامت و بنا به خبریت، مطلق است: «وجوه خاشعه» در روز قیامت یا مطلقاً، «عامله ناصبه» است. ظاهر تعبیر «عامله ناصبه» و اینکه آخرت سرای جزاست و عمل و کوششی در آن نیست، همین است که مطلق باشد.

این دو آیه و آیات ردیف، جواب و توضیح استفهام «هل اتاک...» می‌باشد، چون تصویر حدیث «غاشیه» چنان‌که هست دریافت شدنی نیست، آیات، پس از استفهام از آن، اندیشه‌ها را به آنچه راجع به سرنوشت انسان است برمی‌گرداند: مردم در آن روز به دو گروه متمایز و دو چهره متقابل درمی‌آیند. تعبیر از اشخاص به وجوه، برای این است که وجه، نمایاننده اندیشه‌ها و احوال درونی می‌باشد. بعضی گفته‌اند که وجوه تعبیری از سران و سرکشان است؛ مانند: «وجوه القوم». این وجوه، ناگهان



مواجه با محیط سراسر هراسی می شوند که نه آن را پیش بینی می کردند و نه خود را برای آن آماده کرده بودند. سراسر زندگی آنان، دو وصف مشخص دارد که «عامله ناصبه» است: در میان کوره راه های پر از نشیب و فراز و برای رسیدن به سراب آرزوها و در دنبال سایه او هام می کوشند و از کوشش پیوسته خود محصولی جز خستگی و فرسودگی ندارند. اینان اگر خود را تزکیه می کردند و از غشاهای به هم پیچیده و شهوات و آمال گمراه کننده و بندهای غرایز حیوانی بیرون می آمدند و خود را آزاد می کردند و به سوی نور اسماء و صفات رب اعلی برمی گشتند و مانند مسبحین پیش می رفتند، در هر مرحله آثار حرکت خود و تجلی جمال را می دیدند و می آرمیدند و احساس رنج نمی کردند و همی امیدوار و با نشاط بودند و سایه دنیا را در پی داشتند.

«تَصْلَى نَاراً حَامِيَةً. تُسْقَى مِنْ عَيْنِ آيَةٍ»: آیات سابق با اوضاع و جمله های اسمی، ثبات موصوفین را در این صفات می رساند، این دو آیه که با فعل مضارع آمده، اشعار به ورود در مرحله دیگر دارد و چون جوابی از سؤال مقدر است: محصول کار و کوشش پر از رنج آنان چه خواهد بود؟. اینان در آتش بس سوزان درآیند و از چشمه ای بس داغ و جوشان آشامانده شوند.

«تَصْلَى» (فعل معلوم)، دلالت بر این دارد که به اختیار و تشخیص خود، آتشی را بر می افروزند و در آن درمی آیند و از «تُسْقَى» (فعل مجهول) چنین برمی آید که آنان بدون اختیار از آب جوشان آشامانده شوند. چنان که هر کفر پیشه گناهکار، نخست با اختیار و کوشش خود، به سوی کفر و گناه می رود و با اصرار و تکرار اندیشه و کار خود، هیمة دوزخ را فراهم می سازد یا خود هیمة آن می شود، آنگاه محکوم محصول و کوشش خود می گردد، سپس از غاشیه های کفر و فعل و انفعال و ترکیب



اندیشه‌ها و اعمال ناهنجار و از سرچشمه غرایزی بند و انفجار شهوات و کینه‌ها و عقده‌ها، سیلاب‌گذازنده‌ای می‌جوشد که به جای تسکین آلام و به خیال آن، تشنگی و سوز درونی را می‌افزاید و ریشه‌های استعدادها و مواهب انسانی را می‌سوزاند.

«لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ، لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ»: بیشتر مفسرین، «ضریع» را نوعی از گیاه (شبرق، درخت یا بوته خار) دانسته‌اند. حسن در بیان معنای «ضریع» توقف کرده. بعضی ضریع را به معنای مضرع (مانند الیم به معنای مولم) گفته‌اند؛ چون درد و گرسنگی را می‌افزاید و دوزخی را به زاری وا می‌دارد. به هر صورت معنی و مصداق معین و مورد اتفاق برای کلمه ضریع ذکر نشده است. آیه ۴۳ سوره دخان (۴۴)، از خوراک دوزخیان به «شجرة زقوم» تعبیر نموده: ﴿إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْإِثْمِ﴾ آیه ۶۳ تا ۶۶ از سوره صافات (۳۷)، «شجرة زقوم» را چنین توصیف نموده: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ فَإِنَّهُمْ لَا كُلُونَ مِنْهَا فَمَا لَيْتُوكُمْ مِنْهَا الْبُطُونَ﴾: «شجرة زقوم را همانا فتنه برای ستمکاران قرار دادیم. به راستی آن درختی است که از اصل دوزخ بیرون می‌آید. شکوفه آن، گویا سرهای دیوان است، پس به راستی آن‌ها از آن خورنده سپس از آن پرکننده‌اند شکم‌های خود را». آیه ۳۶ و ۳۷ از سوره الحاقة (۶۹)، خوراک منحصر خطاکاران را «غسلین» (چرکاب) نامیده است: ﴿وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسْلِينَ لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ﴾ چون مفهوم هر یک از این حصرها «إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ، إِلَّا مِنْ غَسْلِينَ» نفی طعام دیگر است، یا باید هر یک از «ضریع» و «زقوم» و «غسلین» برای گروهی از دوزخیان باشد، یا این الفاظ تعبیرات و تمثیل‌هایی از غذای آنان است: گویا از این جهت طعامشان ضریع نامیده شده که به ظاهر مانند طعام است و باطن و حقیقت آن اثر غذایی ندارد، بلکه آتش سوزان و سم‌جانگذاز



می باشد، زیرا معنای لغوی «ضریع» (همانندی) است که نمای ظاهر آن، شخص را دچار اشتباه می نماید، چنان که توصیف «لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ» همین شباهت و اشتباه را می رساند.

شیخ ابوعلی درباره لغت «ضریع» و اطلاق آن به گیاه خاص گفته است: «از این رو آن گیاه ضریع نامیده شده که مشتبه می شود و گمان بری که مانند گیاه های خوردنی است»^۱ تعبیر و تمثیل رسول اکرم ﷺ در حدیث ابن عباس مؤید همین تشبیه است که فرمود: «ضریع چیزی است که در آتش «دوزخ» می باشد، خار مانند و تلخ تر از صبر و بدبو تر از مردار و سوزان تر از آتش است». [مجمع البیان، ذیل همین آیه].

غذای حقیقی و معنوی که مزاج سالم انسانی پیوسته جويا و گرسنه آن است، معارف و ادراکات پاک و سالم می باشد تا از طریق حواس و تعقل صحیح جذب و هضم شود و بنیة روحی و اخلاقی را پرورش دهد و به هدف های برتر رساند. از این جهت شهوات و لذات جسمانی بلکه صنایع و علوم می که در طریق تغذیه و تربیت معنوی و هدف های انسانی باشد تا حدی می تواند گرسنگی و تشنگی انسان را رفع نماید و آلام او را تسکین بخشد و کوشش های فرد و اجتماع را به نتایج رضایت بخش و جاودان رساند. انحراف ها و اشتباهات در انتخاب غذای روحی ناشی از انحراف فطرت و مزاج انسانی است که قوت اصلی را فراموش کرده یا در مزاجش ناسازگار گردیده و به تغذیه از اوهام و شهوات خو گرفته است و سراب را آب و سموم غذا مانند «ضریع» را غذای اصلی می پندارد و پیوسته برای تغییر ذائقه و تبدیل غذا در تکاپو می باشد و از هر چه برخوردار شود بر گرسنگی و اشتهاى کاذبش می افزاید و در پایان جز فرسودگی و خستگی



آنگاه سوختگی و دود شدن مواهب بهره‌ای ندارد: **عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ...**^۱
 «لا یسمن» اشعار به نفی هر گونه خاصیت غذایی دارد: پس از تبدل جهان
 و برآمدن روز قیامت چهره‌هایی زبون و اندوهگین می‌گردد، دوزخ درگیر
 می‌شود و دوزخیان را دربر می‌گیرد، در آن میان آبشان از سرچشمه سوزان
 و غذایشان همان ضریع است.

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ لِّسَعِيهَا رَاضِيَةٌ»: وجوه در این آیه، به قرینه تقابل، اشعار
 به تنويع و تعظیم دارد. «ناعمة»، صفت لازم است و دلالت بر این حقیقت دارد که
 نعمت از وجوه برمی‌آید و ملازم با آن است، یا وجوه نمایاننده خوشی و بهره‌مندی
 درونی می‌باشد. اگر نعمت عارضی باشد و از بیرون به آن‌ها رسد تعبیر «متنعمه یا
 فی النعمة» مناسب‌تر است. «لسعيها راضية» به جای «من سعيها...»، اشعار به علت
 دارد: از این رو، این گونه چهره‌ها نعمت همراه دارد و نمایاننده و تاباننده نعمت است
 که از کوشش خود خشنود است، گویا این وجوه چنان نتایج گوناگون و پیوسته
 کوشش خود را می‌نگرند که هیچ‌گاه بهره خوشی و لذات ناشی از آن‌ها سلب یا متوقف
 نمی‌شود. در مقابل «عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ» که کوشش آنان جز رنج و فرسودگی و شرمندگی
 فرآورده‌ای ندارد و آنچه دارد آتش سوزان و سرچشمه جوشان و ضریع است.

گرچه پندارد که آن خود قوت اوست
 روی در قوت مرض آورده است
 قوت حیوانی مر او را ناسزاست
 کو غذای والسما ذات الحُبک
 خوردن آن بسی گلو و آلت است
 مر حسود و دیورا از دود فرش
 آن غذارا نی دهان بدنی طبق

۱. چون کسی کو از مرض گِل داشت دوست
 قوت اصلی را فرامش کرده است
 قوت اصلی بشر نور خداست
 روی زرد و پای سست و دل سبک
 آن غذای خاصگان دولت است
 شد غذای آفتاب از نور عرش
 در شهیدان بُرزقون فرمود حق



«فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ، لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةٌ»: «فی جنة» راجع به وجوه و متعلق به مقدری است که ثبات و قرار را می‌رساند. می‌شود که ظرف متعلق به ناعمه، یا لسعیاها، یا راضیه، باشد: آن وجوه در بهشت بلندمرتبه جای و قرار دارند یا در آن خوش و خرم‌اند یا به کوشش خود درباره بهشت برین خشنودند.

«لَا تَسْمَعُ» (به فتح تاء) می‌شود ضمیر آن غایب و راجع به وجوه باشد، می‌شود ضمیر حاضر و مخاطب آن هر شخص قابل خطاب باشد، مانند «إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ...» به ضم «تاء» یا «یاء» «فعل مجهول» نیز خوانده شده؛ بنابراین «لاغیه» مرفوع و نایب فاعل می‌شود و چون تأنیث «لاغیه» لفظی است و «فیها» فاصله شده، فعل مذکر «یسمع» جایز است: نمی‌شنود آن وجوه یا نمی‌شنوی تو یا شنیده نمی‌شود در آن هیچ‌گونه لغوی.

«لاغیه» صفت لازم است و اشعار به طبیعت دارد. آیه، وضع و طینت عمومی بهشت برین «عالیه» را می‌نمایاند. گویا چون این بهشت از قدرت معنوی و اراده بهشتیان عالی مقام و مقربین، به اذن حکیمانه خداوند ناشی و انشاء می‌شود، هیچ تصور و اراده و سخن بیپوده در آن نیست، هرچه اراده و تصور و گفته شود، جدی و بر طبق مشیت ازلی و دارای هوده است که خود صورت می‌گیرد و تحقق می‌یابد. این‌ها ماده و منشأهای اصلی بهشت است؛ امانعت‌های دیگر:

«فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ، فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ»: تقدیم ظرف «فیها» و تکرار آن اختصاص و تأکید را می‌رساند. «عَيْنٌ» نکره است و دلالت بر تکثیر و تعظیم و وصف «جاریه» اشعار به دوام دارد. سریر، به دلالت اصل اشتقاقی، تخت پوشیده و پرده‌دار یا بهجت‌انگیز است. «مرفوعة» دلالت بر حدوث دارد: بالا برده شده است، نه آنکه خود بالا (رفیع) باشد. بدون حرف عطف آمدن «فیها عین... فیها سرر...» و



تکرار «فیها» اشعار به ثبوت اصل وجود و امکان جمع میان آن‌ها دارد. اگر حرف عطف می‌آید: «فیها... و فیها...» دلالت بر این داشت که «عَیْنُ جَارِیَّةٌ» و «سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ» همیشه باهم وجود دارند. مگر نه این است که از باطن و روح شخصیت‌های مؤمن و عارف که پیوسته به منبع کمال و علم و قدرت است هرگاه بخواهند و توجه کنند، سرچشمه‌های معارف و خیر می‌جوشد و به سوی دیگران جاری می‌شود؟ مگر نه این است که این‌ها چون تکیه به قدرت و اراده‌ایمانی دارند، می‌توانند سطح اتکاء خود را بالا برند، یا در سطح اندیشه‌های عمومی پایین آرند؟

«وَأَكْوَابُ مَوْضُوعَةٌ؛ وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ؛ وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ»: عطف‌های پی‌درپی و بدون «فیها» که در این آیات بهشتی آمده، جمع این نمودارها را با «عَیْنُ جَارِیَّةٌ» و «سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ» می‌نمایاند: در پی «عَیْنُ جَارِیَّة» و از لوازم آن تنگ‌های اندازه‌گیری شده و برنهاد شده است ﴿قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا﴾: «تا بهشتیان به قدر ظرفیت استعداد خود، از آن سرچشمه جاری بهره‌مند شوند». (انسان (۷۶)، ۱۶)

«نَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ وَ زَرَابِی مَبْثُوثَةٌ» نیز از لوازم «سُرُر مرفوعه» است تا هرکس به اندازه جایگاهی که فراهم کرده بر آن‌ها تکیه زند و خوشی و آسایش یابد. اصول این چشمه‌های جاری و بارگاه‌های بلند و ظروف برنهاد و بالش‌های رج‌شده و فرش‌های به هرسو گسترده، شعاع‌های چهره‌های تابناک و نعمت‌خیز و کوشش‌های ثمربخش و خشنودی‌آور و ذهن‌های جمال‌آرا و قدرت اراده و انشای همان بهشتیان عالی مقام و موصوف «وُجُوهٌ یُؤْمِنُذِنَ نَاعِمَةٌ...» است و گویا دیگر بهشتیان که در مقامات پایین‌تر هستند، به اندازه استعداد و کوشش خود، از آن‌ها فیض و جمال و کمال می‌یابند آن‌چنان‌که در این جهان، ایمان و معرفت و قوانین، از سرچشمه روح کشاف و افکار بلند و اذهان تابناک، گزیدگان و پیشروان به دیگران



می‌رسد و چنان‌که در عناصر اثرپذیر طبیعت آنچه نقش می‌بندد و تجلّی می‌نماید، اثری از کشف و نقش ذهنی نگارنده، سازنده و بافنده است. اراده خلّاقه کسانی که در مرتبه بلند بهشت «فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ» و قرب خداوند جای دارند، همان ظرف انعکاس و مجرای اراده و حکمت و قدرت پروردگار است که هرچه بخواهند انشاء می‌شود و در سرای بهشت می‌تابد و آنان را به جمال و نعمت و خوشی و به صورت‌های «سُرُر مَرْفُوعَةٌ...» می‌آراید: ﴿إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً﴾ (واقعہ، (۵۶) (۳۵) و چنان‌که از تقارن و ترکیب هر ماده و عنصری با ماده دیگر صورتی پدید می‌آید و از تقارن و برخورد ذهن با یک حقیقت علمی، حقیقت دیگری روی می‌نماید، از تقرب بهشتیان به مشیت پروردگار و تقارن روح آنان با صورت‌ها و انعکاس‌ها، صورت‌ها و جمال‌های دیگر پدید می‌آید و همچنین... که جز با این اجمال و تصویر برای ما دریافت شدنی نیست:

«فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ فِيهَا...»^۱

اگر انسان نمی‌تواند این پدیده‌های قیامت را باور کند، به این پدیده‌های مشهود نظر کند و ببیندیشد:

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. دل ز هر یاری غذایی می‌خورد
- دل ز هر علمی صفایی می‌برد
- از لقای هر کسی چیزی خوری
- وز قران هر قرین چیزی بری
- وز قران سنگ و آهن هم شرر
- از قران خاک با باران‌ها
- وز قران سبزه‌ها با آدمی
- وز قران خرمی با جان ما
- دلخوشی و بی‌غمی و خرمی
- می‌بزاید خوبی و احسان ما
- میوه‌ها و سبزه‌ها ریحان‌ها
- از قران مرد و زن زاید بشر